

صف آرائی سپاه روم و اسلام

روم آنروز بر اثر نبردهای پیاپی با ایران دچار هرج و مرج عجیبی شده بود ، با اینکه سرمست پیروزیهای خود بر ایران بود ، ولی از شهادت و رشادت سر بازان اسلام که روی شهادت ذاتی و قدرت ایمان ، افتخارات زیادی بدست آورده بودند ، اطلاعاتی داشتند ، از این نظر وقتی حرکت و آمادگی سر بازان اسلام ، به دولت روم گزارش داده شد ، «هرقل» و فرمانروای سرزمین شام عظیمترین و نیرومندترین سپاه ، برای روبرو ساختن با سه هزار سر باز اسلامی آماده نمودند، تنها «شهر حبیبیل» صد هزار سر باز از قبائل مختلف شام زیر پرچم گرد آورد ، برای جلوگیری از پیشروی سر بازان اسلام به مرزهای کشور روانه ساخت . و به این اندازه اکتفاء نگردید ، «قیصر» با اطلاع قبلی با صد هزار سر باز از روم حرکت نمود ، و در «هآب» که یکی از شهرهای « بلقا » است فرود آمد ، و در آنجا به نوان ذخیره و نیروی امدادی توقف نمود .

گردآوری اینهمه سر باز برای يك جمعیت که در مقام مقایسه بمراتب از آنها کمتر بودند ، روی گزارشهایی بود که در پیرامون فتوحات مسلمانان برای سرداران روم رسیده بود و الا برای جلوگیری از تجاوز سه هزار سر باز هر چه هم دلیر باشند یکدم این سپاه کافی بود . قابل ملاحظه اینست که در مقام سنجش استعداد های دنیوی و ارتش اسلام بمراتب از ارتش روم ناتوان تر بود ، خواه از نظر تعداد و نفرات و خواه از نظر آشنائی به رموز و تاکتیکهای جنگی ، زیرا افسران رومی بر اثر شرکت در نبرد های متمادی ایران و روم ، يك سلسله رموز تفوق نظامی و اسرار پیروزی پی برده بودند ، که اطلاعات ارتش جوان اسلام در این قسمت کاملاً ابتدائی بود ، و انگهی مسلمانان از جهت ساز و برگ جنگی ، و وسائل نقلیه ، بارومیان ، هم طراز نبودند ، از همه بالاتر قوای اسلام در سرزمین غربت نقش مهاجم را داشت ، و رومیان در کشور خود که از تمام امکانات خویش بهره مند بودند ، حالت دفاعی داشتند و نیروی مهاجم آنچنان باید قوی و نیرومند باشد تا بتواند نامساعد بودن شرایط را جبران نماید .

با این ملاحظات هم اکنون خواهیم دید که فرماندهان با اینکه مرگ را در چند قدمی خود میدیدند ، استقامت و نبرد را بر فرار ترجیح داده و بر افتخارات تاریخی خود افزودند .

مسلمانان پس از ورود به مرزهای شام ، از آمادگی دشمن و قدرت نظامی او آگاهی یافتند ، فوراً برای نحوه مبارزه ، شورای نظامی تشکیل دادند ، گروهی نظر دادند ، که

جریان را از طریق نامه نگاری به عرض رسول خدا برسانند ، و از او کسب تکلیف بنمایند این نظر نزدیک بود مورد تصویب قرار گیرد ، که معاون دوم فرماندهی ، « **عبداللہ** رواحه » یعنی همان مردی که موقع خروج از مدینه از خداوند شهادت طلبیده بود ، برخواست و خطابه آتشینی ایراد کرد و در ضمن آن چنین گفت :

« شما برای هدفی اعزام شده اید که آنرا دوست نمیدارید ، شما مدینه را ترک گفته اید که جام شهادت بنوشید ، تکیه گاه مسلمانان در میدان نبرد ، فزونی سرباز نیست ، مادر راه خدا و اسلام ، با این دسته مبارزه مینمائیم ، اسلامی که ما را عزیز و گرامی ساخته است ، اگر پیروز گشتیم ، افتخاری به دست آورده ایم ، و اگر جام شهادت نوشیدیم ، آن نیز یکی دیگر از آرزوهای ما است . سخنان « **عبداللہ** » روحیه افسران و اعضاء شورارا دگرگون ساخت ، و تصمیم گرفتند ، که از دستور پیامبر اسلام پیروی کرده در محلی که اومعین نمود ، به جنگ پردازند (سیره حلبی - ۳ ص ۷۷) .

هر دو سپاه در نقطه ای بنام « زارف » روبرو شدند ، ولی روی مصالح نظامی مقداری عقب نشینی کرده در سرزمین « مؤته » فرود آمدند ، جعفر بن ابیطالب که فرمانده لشکر بود سربازان را به قسمتهای مختلفی تقسیم نمود ، و برای هر کدام فرماندهی مشخص کرد ، حملات و جنگهای تن به تن آغاز گردید ، او باید پرچم را به دست بگیرد ، و حملات سربازان خود را هدایت کند ، و در عین حال به جنگ و دفاع نیز پردازد .

از رجز و حماسه های او که در موقع حمله بر دشمن میخواند ، شجاعت روحی ، و رسوخ اراده او در راه هدف کاملاً پدیدابود . او چنین میگفت : **مسرورم که بهشت موعود نزدیک شده ، بهشت پاکیزه که نوشابه های سرد دارد . و در برابر آن نابودی روم نیز نزدیک است ، ملتی که به آئین او حید کفر ورزیده و علائق و ارتباط آنان ارما دور گردیده است ، من مصمم هستم که هر موقع با آنان روبرو شدم ضربت خود را بر آنها وارد سازم . (۱)**

فرمانده یکم اسلام در حملات جانانه خود نبرد شدیدی نمود ، و هنگامیکه خود را در حلقه محاصره دشمن دید ، و شهادت خود را قطعی دانست ، برای اینکه دشمن از اسب وی استفاده نکند ، و نیز بدشمن بفهماند که آخرین پیوند خود را با جهان مادی قطع نموده است از اسب فرود آمد ، و آنرا پی کرد ، و به دفاع و حمله خود ادامه داد ، در این اثناء دست راست او

(۱) اینک متن عربی آنرا که ابن هشام در سیره ۲ ص ۳۷۸ آورده در اینجا نقل میکنیم:

ياحبذا الجنة واقترابها	طیبة و بارداً شرابها
والروم روم قد دنا عذابها	كافرة بعيدة انسابها

علی اذلاقیةها ضرابها

قطع گردید ، او برای اینکه پرچم رسول خدا را به زمین نیاندازد ، پرچم را به دست چپ گرفت ، وقتی دست چپ او را نیز قطع کردند ، با بازوان خود پرچم را نگاه داشت ، و بالنتیجه با بیش از هشتاد زخم روی خاکها افتاد و جان سپرد .

نوبت معاون یکم «زید حارثه» رسید ، او پرچم را بدوش گرفت ، و با شهادت کم نظیری انجام وظیفه کرد ، و بر اثر ضربات نیزه ها جان سپرد ، معاون دوم «عبدالله رباحه» پرچم را به دست گرفت ، و بر اسب خود سوار شد و اشعار حماسی خود را سرود ، در اثناء نبرد گرسنگی سخت بر او فشار آورده بود ، لقمه غذایی به دست او دادند که گرسنگی را بر طرف کند ، هنوز چیزی از آن نخورده بود ، که صدای هجوم سیل آسای دشمن بگوش او رسید لقمه را انداخت و خود را به دشمن نزدیک ساخت و جنگ کرد تا کشته شد .

سرگردانی سپاه اسلام : در این لحظه سرگردانی سپاه اسلام آغاز گردید ، فرمانده کل قوا ، و دو معاون وی به ترتیب کشته شدند ، ولی پیامبر این وضع را پیش بینی کرده ، و ترتیب اختیار فرمانده را بر عهده خود سر بازان قرارداد بود ، در این لحظه «ثابت بن اقرم» پرچم را برداشت ، روبرو سر بازان اسلام نمود و گفت : برای خود فرماندهی انتخاب کنید ، همگی گفتند تو پیشوای ما باش ، وی گفت : من هرگز اینکار را نمی پذیرم ، دیگری را انتخاب کنید ، سپس خود «ثابت» و مسلمانان «خالد بن ولید» را که تازه اسلام آورده و در میان سپاه اسلام بود ، به فرماندهی انتخاب کردند .

لحظه ای که او بمقام فرماندهی انتخاب گردید ، بسیار لحظه حساسی بود رعب و وحشت بر مسلمانان چیره گشته بود ، فرمانده لشکر دست به یک تاکتیک نظامی زد که در نوع خود بی سابقه بود ، او دستور داد ، که در نیمه شب که پرده سیاهی همه جا را فرا گرفته بود ، به نقل و انتقال آنها با سرو صدا مشغول شوند ، «میمنه» جای خود را به «میسره» و بالعکس بدهد ، و ستون مقدم به قلب لشکر و بالعکس انتقال یابد ، و این انتقال تا سپیدی صبح ادامه داشت ، و بنا بنقلی دستور داد گروهی از مسلمانان نیمه شب به نقطه دوردست حرکت کنند ، و در طلیعه صبح با دادن شعار «لا اله الا الله» به مسلمانان به پیوندند تمام این نقشه ها برای این بود که سپاه روم تصور کنند که نیروهای امدادی برای مسلمانان رسیده است اتفاقاً همین خیال سبب شد که آنان روز بعد ، از حمله به مسلمانان خودداری نمودند ، و با خود گفتند که این جمعیت بدون نیروی امدادی ، با شهادت زائد الوصفی می جنگیدند ، اکنون که به تعداد آنان افزوده شده است ، باید صلابت و استقامت و دلیری آنان چند برابر گردد .

سکوت و آرامش ارتش روم فرصتی بود که مسلمانان از راهی که آمده بودند ، باز گردند ، بزرگترین پیروزی که مسلمانان بدست آوردند این بود که یک جمعیت کم در برابر ارتش منظم و نیرومند یک روز و یاسه روز مقاومت نمودند ، و بالنتیجه جان سلامت بردند ، و

تدبیر نظامی فرمانده جدید ، تدبیر خردمندانه ای بود ، که مسلمانان را از مرگ نجات داد ، و آنانرا سالم به مدینه بازگردانید . و از این نظر مورد تمجید و ستایش است .

سر بازان اسلام به مدینه باز میگردند: پیش از ورود سر بازان اسلام به مدینه ، گزارشهایی از وضع نبرد و عقب نشینی سر بازان اسلام ، به مدینه رسیده بود ، از این نظر مسلمانان به استقبال سر بازان اسلام شتافته و تا اردوگاه مدینه « جرف » از آنان پیشواز بعمل آوردند .

با اینکه عمل فرمانده جدید ، يك تاکتيك خردمندانه ای بود ، ولی از آنجا که این کار با احساسات شور انگیز مسلمانان ، و شهامت ذاتی واصل آنان که در پرتو ایمان پرورش یافته بود ، تطبیق نمیکرد ، عقب نشینی آنها در نظر مسلمانان جلوه خوبی نداشت ، و بعنوان يك کار زیبا تلقی نگردید ، و استقبال از آنان با شعارهای زنده ای مانند ، **ای فراریان !** چرا از جهاد فرار کردید؟ و بار بختن و پاشیدن خاک بر سر و صورت سر بازان انجام گرفت رفتار مسلمانان با این گروه آنچنان خشونت آمیز بود که بسیاری از شخصیتها که در جنگ شرکت کرده بودند ناچار شدند مدتی در خانه بنشینند و در انتظار ظاهر نشوند و اگر بیرون میآمدند ، مردم با انگشت به آنها اشاره کرده میگفتند که او از کسانی است که از جهاد فرار کرده است . (سیره ابن هشام ۲ ص ۳۸۳ - ۳۸۲ سیره حلبی ۳ ص ۷۹) .

عکس العمل مسلمانان در برابر عقب نشینی خردمندانه سر بازان اسلام حاکی از روح شهامت و مجاهدتی است که ایمان به خدا و روز رستاخیز در آنها بوجود آورده و بسرحد کمال رسانیده بود و کشته شدن رادر راه کلمه توحید با نفع جزئی که در برداشت بر چنین عقب نشینی ترجیح میدادند .

افسانه بجای تاریخ: از آنجا که امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) در میان مسلمانان لقب «اسدالله» را دارد گروهی خواسته اند سرداری رادر برابر او به تراشند و به او لقب «سیف الله» بدهند و این کس جز خالد بن ولید سردار شجاع اسلام نخواهد بود از این نظر میگویند پیامبر به وی پس از بازگشت از جنگ «مؤته» لقب «سیف الله» داد ولی اگر پیامبر يك مناسبات دیگر به وی لقب مزبور را می بخشید سخنی نبود اما اوضاع و احوال پس از بازگشت از نبرد «مؤته» ایجاب نمیکرد که پیامبر به او چنین لقبی را مرحمت فرماید آیا کسی که در رأس گروهی قرار گیرد که مسلمانان به آنان لقب «فراریان» داده و با پاشیدن خاک به سر و صورت ایشان از آنان استقبال بعمل آورند در چنین موقع شایسته لقبی مانند «سیف الله» خواهد بود ؟ ! و اگر او در نبردهای دیگر مظهر اتم سیف الهی باشد ولی در این نبرد جز يك تدبیر نظامی قابل تحسین از وی سر نزد ، و گرنه به او وزیر دستانش لقب «فراریان» ؟ ! نمیدادند و بالاخص که ابن سعد مینویسد : موقع عقب نشینی ، گروهی از سر بازان روم سر بازان اسلام را بقیه در صفحه ۴۰

آزادی در ازدواج

این حقیقت بر احدی پوشیده نیست که حلاوت زندگی زناشویی و حصول آرامش روحی و فکری در زندگی خانوادگی، منوط بتوافقهای اخلاقی و فکری و هم آهنگی کامل زن و شوهر در امور مربوط بخانواده می باشد و کوچکترین تزلزل در آن، ارکان خانوادگی را سست و متزلزل می سازد. تحقیق این اصل مهم خانوادگی اقتضا میکند که تشکیل خانواده با تفاهم کامل دختر و پسر و خانواده های آندو شروع شده، انتخاب همسر و یا شوهر با آزادی کامل زن و مرد انجام بگیرد و کمترین اجبار و اکراه از ناحیه هیچ فردی در تشکیل آن دخالتی نداشته باشد، زیرا واضح است اگر دختر و یا پسر و یا احیاناً هر دو آنها حاضر بتشکیل خانواده و شروع زندگی مشترک باهمدیگر نباشند و در اثر تحریک و یا اکراه دیگران تن با ازدواج با کسی بدهند، چگونه ممکن است استوار بوده، خوشی و لذت در میان خانواده ها پایدار گشته، صفا و آرامش روحی و فکری که یکی از عوامل اصلی تشکیل آن می باشد ادامه داشته باشد؟

از اینرو و اسلام که باستحکام وضع خانواده ها اهمیت شایانی داده است قوانین علمی جامعی بمنظور ایجاد رشته های الفت در محیط خانواده و استحکام روابط اعضای آن بایکدیگر وضع نموده و باین نحو از بروز تزلزل در وضع آن جلوگیری کرده است و از جمله این قوانین، اصل آزادی در انتخاب همسر و یا شوهر می باشد و از اینرو و اسلام رضایت طرفین پیمان زناشویی را شرط صحت عقد ازدواج بشمار آورده و باین ترتیب آزادی کامل جوانان را در تشکیل خانواده و تعیین سر نوشت خود، با بهترین وجهی تأمین نموده است.

مطابق این اصل اسلامی پدرها و مادرها و بالاخره اولیای جوانان راجح ندارند بدون جلب میل و علاقه دختران خود آنان را بکسانی شوهر دهند که راضی بایشان نیستند و یا پسران خود را وادار کنند دختری را که مطابق میل آنان نیست برای ازدواج انتخاب کنند.

اسلام نه تنها چنین حقی را برای پدران و مادران قائل نشده بلکه صریحاً آنان را از اجبار و اکراه فرزندان خود بر ازدواج منع نموده است، چنانکه در روایت معتبری وارد است: **دهردی با امام هفتم در باره تزویج دخترش با برادر زاده اش مشورت نمود حضرت فرمود این عمل صلاح است اما بشرط اینکه دخترت نیز باین ازدواج راضی باشد زیرا دخترت نیز در این امر خطیر و مهم سهیم است، باید موافقت**

اورانیز جلب کنی (۱)؟

مردی از امام صادق سؤال کرد: من تصمیم گرفته‌ام با زنی ازدواج کنم اما پدر و مادر مرا وادار میکنند که بازن دیگری ازدواج کنم در این صورت وظیفه من چیست؟ حضرت فرمود با زنی که مورد پسند تو می‌باشد ازدواج کن و زنی را که پدر و مادرت تورا با ازدواج با او مجبور می‌کنند ترک کن» (۲).

از این رو در روایات ما وارد شده است اگر ولی دختری قبل از رسیدن او بحد رشد و بلوغ او را ب عقد کسی در آورد، ادامه چنین عقدی در موردی که بر طبق مصالح دختر انجام نگرفته باشد موقوف بر رضایت دختر بعد از بلوغ است و او می‌تواند با کمال آزادی، قرارداد ازدواج را بعد از بلوغ بهم بزند و آنرا باطل سازد، چنانکه شخصی با امام کاظم (ع) نامه‌ای نوشت که عموی دختر نا بالنی، او را با ازدواج کسی در آورده ولی دختر بعد از بلوغ، این قرارداد را قبول نمی‌کند و باین ازدواج راضی نیست، نظر شما در این مورد چیست؟ حضرت در جواب وی نوشت: **دختر پس از بلوغ در قبول قرارداد ازدواج آزادی کامل**

داشته اوران باید مجبور بقبول آن نموده، (۳)

چنانکه خوانندگان ملاحظه می‌فرمایند اسلام برای پدر و مادر وجد، اختیار تام و ولایت مطلقه در مورد عقد ازدواج فرزندان خویش قائل نشده است که بهر نحوی دلشان می‌خواهد فرزندان خود را با ازدواج مجبور سازند و افکار و عقاید خود را بر آنان تحمیل نمایند.

ولی برای اینکه دختران در تصمیم خود با ازدواج دچار اشتباه نشده و یاد اثر عدم تجربه کافی و یا احیاناً در اثر فشار نیروی جنسی، فریب بعضی از جوانهای عیاش و متملق را نخورند و خود را در گرداب بدبختی نیندازند، اسلام با حفظ استقلال آنان، بدخترها دستور داده است که بعد از تصمیم با ازدواج، اولیاء خود را در جریان کار زناشوئی و تصمیم خود بگذارند تا آنان نیز که ازر کس بدختر خود دلسوزتر بوده و خیر خواه آنها می‌باشند و سعادت و خوشبختی دختران خود را بیش از دیگران خواهان هستند، در تصمیم آنان نظر داده صلاح و مصلحتشان را تشخیص داده آنها را راهنمایی کنند و با این ترتیب اسلام مسئولیت راهنمایی در امر زناشوئی دختران را بعهده پدر و مادر و جد آنها گذارده و اجازه و صلاح دید آنها را علاوه بر رضایت خود دختران در صحت عقد معتبر دانسته است. و در این باره احادیث معتبری وارد شده است و ما بجهت اختصار روایت زیر را بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «دختری که

(۱) الوسائل ج ۱۴ باب نهم ص ۲۱۴

(۲) » » » ۱۳ حدیث ۱

(۳) » » » ۶ حدیث ۲.

بدون مصلحت اندیشی ولی خود ، ازدواج کند عقدا و اعتباری نداشته (۱) تذکر این نکته لازمست که اگر ولی با ازدواج دختر در مورد مناسب روی نظرهای شخصی مخالفت کند جلب رضایت او لازم نیست .

ناگفته پیداست که اسلام با جعل این قانون و دخالت دادن نظر اولیاء دختران در ازدواجشان ، تنها مصالح آنان را در نظر گرفته است و از اینرو اسلام نظر و صلاحدید پدر و بالاخره ولی زنانی را که برای مرتبه دوم ازدواج میکنند لازم نمی داند زیرا چنین زنانی که در مرتبه اول ازدواج خود طبعاً با اندازه کافی تجربه اندوخته و رشد فکری و روحی پیدا کرده و بنحوه برخورد با شوهر تا حدودی آشنا شده اند غالباً قادرند بدون مشورت با دیگران صلاح خود را تشخیص دهند و دیگر احتیاج مبرمی بمشورت با غیر ندارند .

ارمغان تمدن ماشینی !

بررسی این مسأله که این اصل مهم اسلامی که عدم مراعات آن سبب پیدایش بسیاری از مشکلات خانوادگی میشود ، دردنیای تمدن صنعتی ماشینی ، دنیائی که با کمال سرعت از جهات معنوی دور شده ، بسوی مادیت و مظاهر آن پیش می رود چه وضعی دارد ؟ و اینکه روابط پدرها و مادرها با فرزندان خویش چه وضع اسفناکی را بخود گرفته است و علل آن چه بوده ؟ وجه بدبختیهای از این جهت دامنگیر اجتماع میگردد ؟ فعلا از حوصله این مقاله خارج است و در بحثهای آینده بمناسبت هائی از آنها سخن بمیان می آید ولی این حقیقت انکار ناپذیر است که در عصر کنونی شکاف عمیقی در میان اعضاء خانواده بخصوص در میان پدرها و مادرها با فرزندان خود در مسائل مربوط با ازدواج و کیفیت آن وجود دارد و متأسفانه هر اندازه که تمدن مادی پیش میرود و تأثیری در طرز تفکر و روحیات و اخلاق و افعال جوانان ایجاد می نماید بهمان اندازه شکاف عمیق تر می شود و هم آهنگی در افکار و اعمال در میان اعضاء خانواده کمتر می گردد .

برای مقابله با این وضع ناھنجار و بهبود آن ، وظائف اسلامی سنگین تری برای پدران و مادران در مورد راهنمایی فرزندان خود راجع بمسأله ازدواج و همچنین برای جوانان در قبول راهنمایی بزرگان خود و ترك استبداد و خودخواهی و تجدید نظر در اصول افکارشان متوجه آنان می گردد .

پدران و بالاخره اولیاء جوانان وظیفه دارند که در راهنمایی فرزندان خود در مسأله زناشویی تنها مصلحت و صلاح آنان را با بررسی کامل با مراعات مقتضیات افکار و شرائط زندگی آنان بر اساس قوانین و دستورات اسلامی در نظر بگیرند و به بهانه اینکه سمت بزرگی و ولایت بر آنها دارند و ... از تحمیل و فشار بی مورد جداً احتراز کنند و امکان دهند که

(۱) الاسلام عقیده و شریعة .

فرزندانشان با آزادی کامل با مراعات اصول اسلامی، در مورد زناشویی و کیفیت آن تصمیم بگیرند.

ناگفته پیداست که يك قسمت از عدم علاقه جوانان بازدواج و انحراف آنان از مسیر طبیعی و آلودگی‌ها و ارتکاب آنان با انواع گناهان، از همین تحمیل‌ها و فشارهای بیمورد و عدم درک اصول افکار جوانان و سپس اصلاح آنها بنحوا حسن سرچشمه می‌گیرد.

جوانان نیز باید با اهمیت مشورت بخصوص در مورد ازدواج با اولیای خود که هدفی جز مصالح و منافع فرزندان خود ندارند، کاملاً پی‌برده و از افکار براساس عشق‌های زودگذر و ولت‌های آنی و سایر افکار غلط غیر اسلامی که از روی تقلید کورکورانه از افکار و اعمال پرزرق و برق غربیها انجام می‌گیرد، اجتناب کنند و با اولیای خود در مورد زناشویی خودشان مذاکره، نمایند و آنان را در جریان کار ازدواج خود بگذارند و با استفاده از افکار با تجربه و پخته و راهنماییشان تشکیل خانواده دهند تا گرفتار انواع ناراحتیها و اختلافات و مشکلات خانوادگی که عرصه زندگی را بر آنان تنگ می‌گیرد نشوند.

بقیه از ص ۳۶ تحت تعقیب قرارداد و دسته‌های را بقتل رسانیدند. (طبقات ۲ ص ۱۲۹).

سازندگان افسانه لقب «سیف‌الله» برای تحکیم مطلب خود این جمله را نیز افزوده‌اند: «موقعی که خالد به مقام فرماندهی رسید دستور حمله داد و خود نیز شجاعانه حمله کرد و نه شمشیر در دست او شکست و یک سپهر در دست او باقی ماند» ولی سازنده این دروغ دیگر غفلت کرده که اگر خالد و سر بازان او در صحنه نبرد چنین هنرنمایی را از خود نشان داده بودند، چرا مردم مدینه به آنان لقب «فراریان» دادند و چرا با افشاندن خاک بر سر و صورت آنان از آنها استقبال نمودند؟ بلکه لازم بود در این صورت با کشتن گوسفند و افشاندن عطر و گلاب از آنان استقبال بعمل آورند.

پیامبر در مرگ جعفر سخت گریست

پیامبر در مرگ و شهادت پسر عم خود «جعفر» سخت گریست برای اینکه همسروی «اسماء بنت عمیس» را از وفات شوهر خود آگاه سازد و تسلیتی نیز به وی گفته باشد بکسره به‌خانه جعفر رفت و روبه «اسماء» کرد و فرمود فرزندان من کجا هستند همسر جعفر فرزندان جعفر را بنامهای: عبدالله و عون و محمد خدمت پیامبر آورد، و از ابراز علاقه شدید پیامبر به فرزندان وی موضوع را دریافت که شوهر گرامی وی فوت کرده‌است و عرض کرد گویا فرزندان من یتیم شده‌اند؟! زیرا شما با آنان مانند یتیمان رفتار مینمائید. پیامبر در این لحظه سخت گریست، گریه او بجدی بود که دانه‌های اشک از محاسن پیامبر قطره قطره میریخت سپس پیامبر به دختر گرامی خود فاطمه دستور داد که غذائی تهیه کند و از خانواده جعفر سه روز پذیرائی بعمل آورد، و از این بی‌عداغ حضرت جعفر بن ابیطالب و زیدحارثه در دل پیامبر بود و هر موقع وارد خانه خود میشد بر آنها زیاد می‌گریست (بحار ۲۱ ص ۵۴-۵۵)